نسیم خرد

Scientific-research Biannual Journal of Islamic Philosophy

Vol. 12, Issue 1, successive No. 22, spring - summer 2026

A Critique of Musa b. Maymun's Functionalist Interpretation of the Ultimate Purpose of the *Shari'a* Based on the Perspective of Sadr al-Muta'allihin[1]

Maryam al-Sadat Hashemi[2], Hamzeh-Ali Bahrami[3], Mohsen Amigh[4]

ABSTRACT

Adopting a rationalist approach, Maimonides (Musa b. Maymun) elucidates the ultimate purpose (*ghaya*) of the rulings of the *shari'a* primarily in terms of worldly benefits, encompassing both the moral reformation of the soul and the regulation of social relations. Although this functionalist interpretation represents a significant advancement in Jewish theology by explaining the rationality of rulings, this study—employing an analytical-critical method and drawing on the teleological and ontological foundations of Transcendent Philosophy (*al-hikma al-muta'aliya*)—argues that this approach suffers from a form of *reductionism*. The findings of this research indicate that by neglecting the ontological and existential dimensions of the human being, Maimonides has demoted the *shari'a* from being a "path for the perfection (*istikmal*) of the soul" and a means of "connection to the sacred realm" to a mere instrument for worldly well-being. Conversely, the philosophy of Mulla Sadra, by demonstrating the ontological efficacy of acts of worship and the genuine nexus between the *shari'a* and the degrees of existence (*maratib al-wujud*), exposes the theological lacunae inherent in the functionalist interpretation. While critiquing the functionalist foundations of Maimonides's thought, this study demonstrates how Sadr al-Muta'allihin's perspective on the ultimate purpose of the *shari'a*—viewed not as a social instrument, but rather as a "catalyst for existential intensification(*ishtidad*)"—furnishes a more comprehensive paradigm for the philosophical explanation of religion.

KEYWORDS: ultimate purpose of the *shari'a*, Musa b. Maymun (Maimonides), functionalist interpretation, Sadr al-Muta'allihin, ontology, perfection (*istikmal*) of the soul, *Dalalat al-ha'irin* (*The Guide for the Perplexed*).

---

1. Received: March 23.2026 Accepted: June 4.2026

2. Corresponding Author: Ph.D. in Islamic Theology, Lecturer at the Center for Islamic Teachings (*Maʿarif*) and Persian Literature, Isfahan University of Technology, Isfahan, Iran.**Email:** hashmysadat@gmail.com

3. Associate Professor, Department of Islamic Teachings (*Maʿarif*), Faculty of Theology and Ahl al-Bayt's Teachings (*Maʿarif*), University of Isfahan, Isfahan, Iran. **Email:** bahrame1918@gmail.com

4. Assistant Professor, Center for Islamic Teachings (*Maʿarif*) and Persian Literature, Isfahan University of Technology, Isfahan, Iran. **Email:** m.amigh@iut.ac.ir

نسیم خرد
دوفصلنامه علمی پژوهشی فلسفه اسلامی
سال دوازدهم / شماره اول / پیاپی ۲۲ / بهار ـ تابستان ۱۴۰۵

نقد تفسیر کارکردگرایانه موسی‌بن میمون از غایت شریعت با تکیه بر دیدگاه صدرالمتألهین[۱]

مریم السادات هاشمی[۲]؛ حمزه‌علی بهرامی[۳]؛ محسن عمیق[٤]

چکیده

موسی بن میمون با رویکردی عقل‌گرایانه، غایت احکام شریعت را عمدتاً در مصالح دنیوی، اعم از اصلاح اخلاقی نفس و تنظیم مناسبات اجتماعی تبیین می‌کند. اگرچه این تفسیر کارکردگرایانه، در تبیین عقلانیت احکام، گامی بلند در کلام یهود محسوب می‌شود، اما پژوهش حاضر با روش تحلیلی-انتقادی و با ابزار قرار دادن مبانی غایت‌شناختی و وجودشناختی در حکمت متعالیه، مدعی است که این رویکرد دچار نوعی «تقلیل‌گرایی» است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که ابن‌میمون با غفلت از ساحت تکوینی و وجودی انسان، شریعت را از «طریق استکمال نفسانی» و «اتصال به عالم قدس» به سطح ابزاری برای بهزیستی دنیوی تنزل داده است؛ در مقابل، حکمت صدرایی با تبیین تأثیر تکوینی افعال عبادی و پیوند حقیقی شریعت با مراتب وجود، خلأهای الهیاتی تفسیر کارکردگرایانه را برملا می‌سازد. در این نوشتار، ضمن نقد مبانی کارکردگرایانه در اندیشهٔ ابن‌میمون، نشان داده می‌شود که چگونه نگاه صدرالمتألهین به غایت شریعت، نه به عنوان ابزاری اجتماعی، بلکه به مثابه «محرک اشتداد وجودی»، الگوی جامع‌تری برای تبیین فلسفی دین فراهم می‌آورد.

کلیدواژگان: غایت شریعت، موسی‌بن میمون، تفسیر کارکردگرایانه، صدرالمتألهین، هستی‌شناسی، استکمال نفسانی، دلالة الحائرین.

---

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۰۳ ؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۱۴

۲. (نویسنده مسئول) دانش‌جوی دکتری کلام اسلامی، مدرس مرکز معارف اسلامی و ادبیات فارسی دانشگاه صنعتی اصفهان، اصفهان، ایران؛ hashmysadat@gmail.com

۳. دانشیار گروه معارف اسلامی دانشکده الهیات و معارف اهل بیت دانشگاه اصفهان، اصفهان؛ bahrame1918@gmail.com

٤. استادیار و عضو هیئت علمی مرکز معارف اسلامی و ادبیات فارسی دانشگاه صنعتی اصفهان، اصفهان، ایران؛ m.amigh@iut.ac.ir

مقدمه

مسئلهٔ فهم «غایت شریعت» در سنت‌های فلسفی و کلامی، همواره در کانون توجه فیلسوفان دین قرار داشته است. پیش از ورود به بحث، ضروری است دو مفهوم کلیدی این پژوهش به اجمال تعریف شوند؛ «غایت شریعت» اشاره به هدف نهایی و غرض اقصایی دارد که واضع شریعت از تشریع احکام، قوانین و مناسک عبادی مد نظر داشته است؛ غایتی که می‌تواند از سلامت جسم و نظم اجتماعی تا تکامل باطنی و تقرب وجودی انسان گسترده باشد؛ در مقابل، «تفسیر کارکردگرایانه» رویکردی است که حقیقت و ارزش گزاره‌ها، نهادها یا احکام دینی را صرفاً بر اساس آثار عملی، فواید عینی و کارکردهای سودمند اجتماعی، اخلاقی و روان‌شناختی آن‌ها در زیست دنیوی انسان ارزیابی و تبیین می‌کند. در این میان، موسی بن میمون، فیلسوف و فقیه برجسته یهودی، در تبیین عقلانیت احکام، رویکردی کارکردگرایانه اتخاذ کرده است. او تلاش دارد تا برای هر حکم شرعی، علتی سودمند در جهت اصلاح نفس یا تنظیم اجتماع بیابد. از نظر ابن میمون، شریعت نظامی حکیمانه است که غایت آن در قلمرو عمل و اخلاق فردی و اجتماعی محصور می‌ماند؛ این رویکرد، اگرچه در زمانهٔ خود، گامی نوآورانه برای پیوند میان عقل و وحی به شمار می‌آمد، اما اکنون با چالش‌های جدی در فلسفهٔ دین مواجه است. نخستین ایراد وارد بر این دیدگاه، تقلیل‌گرایی در فهم غایت شریعت است. ابن میمون با فروکاستن اهداف وحی به سطوح اخلاقی و اجتماعی، عملاً از تبیین ابعاد وجودی انسان و نقش تکوینی مناسک در اشتداد مراتب نفس غفلت می‌ورزد؛ در واقع، این تفسیر، شریعت را به مثابه یک «قانون مدنی» می‌بیند که هدف آن صرفاً تأمین سلامت بدن و آرامش روح در حیات دنیوی است؛ از سوی دیگر، حکمت متعالیه با تکیه بر اصالت وجود و حرکت جوهری، نگاهی کاملاً متفاوت به غایت اعمال عبادی دارد. صدرالمتألهین بر این باور است که هر عمل عبادی، نه فقط یک فعالیت اخلاقی، بلکه عامل تغییری تکوینی در نفس ناطقه است که آن را از مراتب حیوانی به سوی کمالات قدسی سوق می‌دهد.

اهمیت و ضرورت پرداختن به این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که فهم ناقص یا تقلیل‌گرایانه از غایت دین، می‌تواند به تضعیف باورهای قدسی و در نهایت، سکولار شدن کارکردهای شریعت در ذهن دین‌داران منجر شود. پرداختن به این بحث، این فایده را دارد که مرزهای میان «کارکردهای دنیوی دین» و «حقیقت هستی‌شناختی و فرا مادی آن» را روشن ساخته و ظرفیت‌های فیلسوفان مسلمان به‌ویژه صدرالمتألهین را در حل چالش‌های الهیاتی معاصر آشکار کند؛ در مقابل، نپرداختن به این موضوع و سکوت در برابر تفاسیرِ صرفاً کارکردگرایانه، مضراتی چون فروکاستن دین به ابزاری برای تنظیمات مدنی، بی‌معنا شدن بخش مهمی از احکام تعبدی که فاقد کارکرد مادی مستقیم هستند، و در نهایت انسداد معرفتی در تبیین ابعاد متعالی و

وجودی انسان را به همراه خواهد داشت. چالش اصلی مقالهٔ حاضر در اینجاست که تفسیر کارکردگرایانه ابن میمون، به دلیل فقدان مبانی هستی‌شناختی صدرایی، ناتوان از تبیین چرایی بسیاری از احکام است که ظاهراً فاقد فواید اجتماعیِ محسوس هستند؛ بنابراین، ضرورت این نوشتار در بازخوانی نقادانهٔ دیدگاه ابن میمون نهفته است. پرسش اصلیِ مقاله اینست که: چگونه تفسیر کارکردگرایانهٔ ابن میمون منجر به حذف ساحت قدسی و تکوینی شریعت می‌شود و دیدگاه صدرایی چگونه می‌تواند این خلأ الهیاتی را ترمیم کند؟

برای پاسخ به این پرسش، بررسی پیشینهٔ پژوهش نشان می‌دهد که هرچند برخی مطالعات به‌صورت پراکنده به ابعاد اندیشه موسی بن میمون و نیز برخی مبانی حکمت متعالیه پرداخته‌اند، اما همچنان خلأ یک رویکرد انتقادی منسجم در تبیین غایت شریعت باقی است. بسیاری از پژوهش‌های موجود یا در سطح گزارش و تبیین دیدگاه‌ها متوقف مانده‌اند، یا تنها یکی از دو سنت فکری ابن‌میمون و حکمت صدرایی را به‌صورت مستقل بررسی کرده‌اند، بی‌آنکه میان این دو، خوانشی تطبیقی و نقدمحور برقرار سازند؛ از جمله، عباس بخشنده‌بالی در مقاله‌ای با عنوان «واکاوی تأثیر ابن رشد بر ابن میمون در چگونگی کاربرد عقل در شریعت» به نسبت عقل و شریعت در اندیشهٔ ابن‌میمون پرداخته و زمینه‌های عقل‌گرایانهٔ این رویکرد را نشان داده است، اما این پژوهش وارد نقد هستی‌شناختی و الهیاتی این تفسیر کارکردگرایانه نمی‌شود. همچنین شریف لک‌زایی در مقالهٔ «شریعت و سیاست در حکمت متعالیه» به پیوند شریعت و سیاست از منظر حکمت متعالیه توجه کرده و برخی دلالت‌های صدرایی شریعت را تبیین نموده است، اما این اثر نیز ناظر به تقریر مبانی حکمت متعالیه است و به مواجههٔ انتقادی با تفسیر ابن‌میمون از غایت شریعت نمی‌پردازد. با توجه به این مرور، ادبیاتِ پژوهش موجود با یک شکاف جدی مواجه است؛ یعنی فقدان یک رویکرد نقادانه که بتواند «تفسیر کارکردگرایانه» ابن میمون را با ابزارهای هستی‌شناختی حکمت متعالیه به چالش بکشد.

این مقاله برخلاف آثار مذکور، در پی آنست تا با عبور از توصیف‌های رایج، ناتوانی تفسیر کارکردگرایانه در تبیین حقیقت تکوینی شریعت را اثبات کند و یک نقد ساختاری از منظری تطبیقی ارائه دهد، در همین راستا و به عنوان گام پایانی در ورود به بحث، نقد تفسیر کارکردگرایانه موسی بن میمون از غایت شریعت، فراتر از یک واکاوی کلامی ساده، بلکه مواجهه با یک رویکرد معرفت‌شناختی است که مفاهیم قدسی را در مناسبات مادی و اجتماعی محدود می‌سازد. تحلیل پیامدهای این تقلیل‌گرایی در اندیشهٔ ابن میمون و بازخوانی آن بر پایهٔ مبانی هستی‌شناختی حکمت متعالیه، نیازمند تمرکز بر سه محور اساسی است که در این پژوهش دنبال می‌شود: نخست، به چالش کشیدن فروکاستن غایت دین به ساحت اخلاق و تدبیر جامعه؛ دوم، آشکارسازی چشم‌پوشی وی از ابعاد وجودشناختی انسان؛ و سوم، اثبات ناتوانی ذاتی تفاسیر کارکردگرایانه در توجیه و تبیین تأثیرات تکوینی مناسک و احکام.

این واکاوی نشان می‌دهد که چگونه نگاه ابزاری به دین، حقیقت وجودی مناسک را به کارکردهای روان‌شناختی یا مدنی تقلیل می‌دهد و ضرورت رویکردی وجودی و متعالی را آشکار می‌سازد. این پژوهش در صدد است تا نشان دهد که غایت شریعت، نه در سطوح نازل اجتماع و اخلاق، بلکه در غایت نهایی وجود، یعنی لقاء حق و اشتداد وجودی نفس، نهفته است؛ بدین منظور، با نقد مؤلفه‌های کارکردگرایانه در اندیشهٔ ابن میمون و با استمداد از ظرفیت‌های حکمی صدرالمتألهین، ابعاد وجودشناختی احکام شریعت تبیین خواهد شد تا جایگاه رفیع دین در ارتقای هستی‌شناختی انسان بیش از پیش روشن گردد.

۱. تقلیل غایت شریعت به سطح اخلاق و اجتماع

الف) تبیین دیدگاه ابن‌میمون

موسی بن میمون در تبیین غایت شریعت، رویکردی عقل‌گرایانه و کارکردمحور اتخاذ می‌کند؛ او در دلالة الحائرین، هرچند اصل تعبد را در کلیات شریعت می‌پذیرد، لکن در تفسیر جزئیات احکام می‌کوشد برای هر حکم، مصلحتی عقلانی و سودمند نشان دهد؛ بر این اساس، وی غایت نهایی شریعت را در دو ساحت اصلی خلاصه می‌کند: نخست، اصلاح نفس از جهت تهذیب اخلاق؛ دوم، تأمین صلاح جامعه از طریق برقراری نظم، عدالت و اعتدال در حیات مدنی. از نظر او، شریعت در وهلهٔ نخست، به سلامت بدن، تنظیم مناسبات اجتماعی و ایجاد شرایط مناسب برای زیست انسانی توجه دارد و سپس از این رهگذر، زمینه را برای سلامت نفس و تعالی عقلانی فراهم می‌سازد (ابن‌میمون، ۱۹۹۸: ۳۱۵/۳-۳۲۸). بر این مبنا، شریعت در اندیشهٔ ابن‌میمون، نظامی حکیمانه برای تدبیر زندگی دنیوی انسان است؛ نظامی که از طریق مجموعه‌ای از احکام و مناسک، رفتار فردی و اجتماعی را سامان می‌دهد و از افراط و تفریط‌های زیان‌بار جلوگیری می‌کند. در این چارچوب، عبادات و تکالیف شرعی نیز عمدتاً از آن جهت اهمیت می‌یابند که در تعدیل امیال، کنترل شهوات، تقویت فضایل اخلاقی و حفظ انسجام اجتماعی نقش‌آفرین‌اند؛ بنابراین، می‌توان گفت که در تلقی ابن‌میمون، غایت شریعت بیش از آنکه ناظر به تحولی تکوینی در وجود انسان باشد، معطوف به کارکردهای اخلاقی، تربیتی و مدنی آن است.

ب) ارزیابی

این تفسیر، با وجود انسجام عقلانی و اهمیت تاریخیِ آن در پیوند میان عقل و وحی، از منظر حکمت متعالیه با یک کاستی بنیادین روبه‌روست و آن، تقلیل غایت شریعت به سطح اخلاق و اجتماع است؛ به بیان دیگر، ابن‌میمون در تلاش برای عقلانی‌سازی احکام، میان «فایده» و «غایت» خلط کرده است؛ زیرا

آثار اخلاقی و اجتماعی احکام، هرچند واقعی و انکارناپذیرند، اما لزوماً غایت نهایی و بالذاتِ شریعت به شمار نمی‌آیند. این آثار را باید در شمار نتایج تبعی و بالعرض احکام دانست، نه حقیقت نهایی آن‌ها. از منظر صدرالمتألهین، افعال شرعی صرفاً ابزارهایی برای تنظیم حیات مدنی یا تهذیب اخلاق نیستند، بلکه دارای حقیقتی وجودی و تأثیری تکوینی در نفس انسان‌اند. مناسک شرعی در این نگاه، صورت‌های نازله‌ای از حقایق غیبی‌اند که نفس را از مرتبهٔ حیوانی به سوی مراتب عالی تجرد و کمال سوق می‌دهند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۹: ۲۶۵/۹)؛ از این‌رو، اگر غایت عبادات صرفاً در کنترل شهوت، آرامش روانی یا انسجام اجتماعی خلاصه شود، بُعد قدسی و هستی‌شناختی آن‌ها نادیده گرفته خواهد شد؛ بر همین اساس، نقد اصلی بر دیدگاه ابن‌میمون آن است که شریعت را به یک نظام مصلحت‌اندیشانه و مدنی فرو می‌کاهد و پیوند میان ساحت مُلک و ملکوت را به اندازهٔ کافی توضیح نمی‌دهد، در حالی که در حکمت متعالیه، غایت نهایی تشریع، استکمال وجودی نفس و وصول به لقاء حق است؛ امری که از رهگذر حرکت جوهری نفس و تأثیر باطنی اعمال عبادی تحقق می‌یابد (صدرالمتألهین، ۲۰۰۲: ۲۲۱/۱). در این چارچوب، اخلاق و نظم اجتماعی نه غایت نهایی، بلکه مقدمه و زمینه‌ساز کمال برتر انسان‌اند، افزون بر این، در اندیشهٔ ابن‌میمون، رابطهٔ میان عمل عبادی و کمال نفسانی، بیشتر رابطه‌ای بیرونی و ابزاری است؛ گویی شریعت شرایطی فراهم می‌آورد تا انسان در فضایی معتدل و سامان‌یافته به تفکر و تعالی بپردازد؛ اما در مبانی صدرایی، عمل عبادی صرفاً مقدمه‌ای خارجی نیست، بلکه در ذات نفس اثر می‌گذارد و آن را دگرگون می‌سازد، از همین‌رو، تفاوت اساسی این دو رویکرد در آن است که ابن‌میمون شریعت را بیشتر به مثابه ابزاری برای نظم و صلاح می‌نگرد، حال آنکه صدرالمتألهین آن را نردبانی تکوینی برای صعود وجودی انسان می‌داند؛ بنابراین، تقلیل غایت شریعت به سطح اخلاق و اجتماع، هرچند بخشی از کارکردهای دین را توضیح می‌دهد، لکن از تبیین حقیقت متعالی و وجودی شریعت ناتوان می‌ماند.

۲. غفلت از ساحت وجودشناختی انسان

الف) تبیین دیدگاه ابن‌میمون

تفسیر موسی بن میمون از غایت شریعت، بیش از آنکه بر هستی‌شناسی انسان استوار باشد، بر مبانی انسان‌شناسی ارسطویی و عقل‌گرایی مشایی تکیه دارد. او در ترسیم جایگاه انسان، وی را موجودی تعریف می‌کند که کمال او در «کمال عقلانی» و «تعادل مدنی» خلاصه می‌شود؛ این رویکرد، انسان را نه به عنوان یک حقیقت پویا و در حال اشتداد، بلکه به مثابه موجودی ثابت‌ذات در نظر می‌گیرد که کارکرد اصلی او، نظم‌بخشی به قوای حیوانی و فعالیت در ساحت اجتماع است. ابن میمون در دلالة الحائرین،

غایت وجودی انسان را رسیدن به مرتبه‌ای از ادراک عقلی می‌داند که او را از دلبستگی‌های مادی جدا می‌سازد (ابن میمون، ۱۹۹۸: ۳۰۵/۳-۳۱۰). در فلسفهٔ مشاء که ابن‌میمون از آن بهره می‌برد، نفس ناطقه به عنوان صورت کمالی بدن تلقی شده و از این‌رو، هستیِ آن با حد تام انسانی (حیوان ناطق) گره خورده است. در این چارچوب، فعالیت‌های شرعی و عبادی، تنها نقش «تزکیه» برای باز کردن راه عقل نظری دارند تا بتواند حقایق کلی را ادراک کند.

هری ولفسون در تحلیل نظام فلسفی ابن‌میمون، به درستی اشاره می‌کند که تلاش او برای عقلانی‌سازی قوانین شریعت، ریشه در نیاز وی به سازگار کردن الهیات یهودی با نظام طبیعی ارسطویی دارد (ولفسون، ۱۹۷۳: ۲۱۲/۱-۲۱۵)؛ بر این اساس، ابن میمون شریعت را «ابزاری برای صحت بدن و سلامت عقل» می‌بیند. او معتقد است که حیات دنیوی، غایت مادی فعالیت انسان است و حیات اخروی، پیامد کمال عقلانی حاصل در این دنیاست؛ در واقع، در این نگاه، شریعت به منزلهٔ «نظامی برای آموزش» است تا عقل انسان به بلوغ برسد و او را برای درک حقایق آماده کند.

ب) ارزیابی

از منظر حکمت متعالیه، این رویکرد ساحت وجودی انسان را به یک سیستم پردازش‌گرِ داده‌های عقلی فرو می‌کاهد و از بُعد «شدن» جوهری نفس غافل می‌ماند. صدرالمتألهین با تبیین نظریهٔ «حرکت جوهری»، انسان را موجودی می‌داند که هویت او در هر مرتبه، عین «شدن» است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲: ۴۵/۸). برخلاف نگاه ایستا در فلسفهٔ مشاء، انسان در نگاه صدرا حقیقتی است که با هر فعل شرعی، مرتبه‌ای از هستی خود را دگرگون می‌کند و به مرتبه‌ای برتر از وجود دست می‌یابد. وقتی انسان، تنها به مثابه «حیوان مدنی» تعریف شود، مناسک شرعی از دلالت وجودیِ خود تهی شده و به سطح «مقررات بهداشتی» یا «اصلاحات اخلاقی» تنزل می‌یابند. ابن‌میمون چون برای نفس، «حرکت جوهری» قائل نیست، نمی‌تواند تبیین کند که چگونه یک فعل جزئی (مانند نماز یا روزه) می‌تواند ذات انسانی را متحول کند؛ لذا ناچار به سمت تبیین «غایت مدنی» و «اخلاقی» عقب‌نشینی می‌کند؛ در مقابل، صدرالمتألهین تأکید می‌کند که این «شدن»، یک فرآیند صرفاً معرفتی نیست، بلکه یک «تغییر هستی‌شناختی» است (صدرالمتألهین، ۲۰۰۲: ۲۲۱/۱).

استاد جوادی آملی نیز در نقد همین رویکرد اشاره دارد که دیدگاه‌های کارکردگرایانه، «هویت تکوینی» انسان را نادیده می‌گیرند. طبق مبانی صدرایی، ماهیت انسان با افعال وجودی‌اش ساخته می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۳۵۰/۱-۳۵۵). ابن‌میمون با غفلت از این «ساخت‌وساز وجودی»، دین را به یک «سیستم قانونی» برای بهبود وضعیت فعلی انسان در دنیا تبدیل کرده است، نه مسیری برای

تغییر حقیقت انسان در صعود ابدی. هانری کربن نیز تفاوت میان فیلسوفان مشایی و عارفان هستی‌شناس را در همین نقطهٔ «حضور نفس» می‌بیند و معتقد است ابن‌میمون بُعد اسرارآمیز و تکوینیِ انسان را نادیده گرفته است (کربن، ۱۳۷۳: ۱/ ۱۵۰-۱۵۵).

در نهایت، غفلت ابن‌میمون از ساحت وجودشناختی، منجر به ایجاد رویکردی «سکولار» در فهم احکام دین می‌شود؛ رویکردی که در آن، دین برای «حل مسائل دنیا» است و نه برای «تغییر جوهر انسان». این تفسیر، انسان را تنها به عنوان «خلیفه در ارض» به معنای «ناظم اجتماع» می‌بیند، در حالی که در نظام صدرایی، انسان «خلیفة الله» و مظهر اسماء و صفات حق در تمام مراتب هستی است که از طریق شریعت، مسیر بازگشت و اشتداد وجودی خود را طی می‌کند.

۳. ناتوانی در تبیین تأثیر تکوینی شریعت

الف) تبیین دیدگاه ابن‌میمون

موسی بن میمون در تفسیر غایت شریعت، احکام شرعی را عمدتاً در چارچوب کارکردهای اخلاقی، تربیتی و مدنی توضیح می‌دهد. او در دلالة الحائرین بر آنست که غرض احکام، زدودن رذایل، تقویت فضایل و ایجاد شرایطی مناسب برای تعالی عقلانی انسان است؛ به گونه‌ای که عقل نظری بتواند بدون مزاحمتِ قوای حیوانی، به ادراک حقایق نائل شود (ابن‌میمون، ۱۹۹۸: ۳۰۵/۳)؛ بر این اساس، شریعت در اندیشهٔ او، نوعی نظام تربیتی و تدبیری است که به تنظیم رفتار فردی و اجتماعی و نیز تهذیب نفس کمک می‌کند. در این چارچوب، نسبت میان عمل شرعی و نفس، بیشتر نسبتی ابزاری و بیرونی است. عبادات و تکالیف شرعی از آن جهت اهمیت دارند که آثار مطلوبی در جان و رفتار انسان پدید می‌آورند و او را برای وصول به کمال عقلانی آماده می‌سازند. از این منظر، نیت نیز عمدتاً به معنای آگاهی از هدف و فایدهٔ عمل تلقی می‌شود؛ یعنی مکلف باید بداند که حکم شرعی چه سودی در اصلاح اخلاق، کنترل امیال یا تنظیم حیات اجتماعی دارد تا بهتر به آن ملتزم شود؛ در نتیجه، احکام الهی در نگاه ابن‌میمون، بیشتر همچون ابزارهایی برای تربیت عقلانی و اخلاقی انسان فهم می‌شوند تا مجاری تحولی تکوینی در حقیقت نفس؛ همچنین ابن‌میمون در تلاش برای سازگار ساختن دین و فلسفه، عقل را معیار فهم غایات شریعت قرار می‌دهد؛ در این رویکرد، هر جا مصلحتی اخلاقی یا اجتماعی برای حکمی قابل شناسایی باشد، آن حکم بهتر فهم می‌شود و هر جا این مصلحت آشکار نباشد، تبیین حکم دشوارتر شده و کار به تعبد محض می‌انجامد؛ از همین رو، شریعت در دستگاه فکری او، بیشتر به صورت مجموعه‌ای از احکام حکیمانه ظاهر می‌شود که آثار آن‌ها در سامان‌بخشی حیات دنیوی و فراهم کردن زمینهٔ کمال عقلانی انسان قابل پی‌گیری است.

ب) ارزیابی

با وجود انسجام عقلانیِ این رویکرد، از منظر حکمت متعالیه، تفسیر ابن‌میمون از تبیین حقیقت تکوینی شریعت ناتوان می‌ماند. مسئلهٔ اصلی آنست که در این دیدگاه، احکام شرعی به منزلهٔ ابزارهایی برای اصلاح و تربیت فهم می‌شوند، حال آنکه در حکمت صدرایی، شریعت صرفاً ابزار بیرونی نیست، بلکه در متن وجود انسان اثر می‌گذارد و در ساخت هویت نفس دخالت می‌کند. صدرالمتألهین با تکیه بر نظریهٔ حرکت جوهری، نفس را حقیقتی می‌داند که در آغاز، ضعیف و بالقوه است و با افعال اختیاری خویش، مراتب وجودی خود را ساخته و تشدید می‌کند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲: ۴۵/۸)؛ بر این اساس، نماز، روزه، حج و دیگر مناسک، تنها تمرین‌های اخلاقی یا ابزارهای انضباط روانی نیستند، بلکه هر یک، حقیقتی تکوینی دارند و در جان مکلف صورتی وجودی ایجاد می‌کنند. صدرالمتألهین تصریح می‌کند که افعال شرعی دارای حقایقی در عالم غیب‌اند و هنگامی که مکلف آن‌ها را با قصد قربت انجام می‌دهد، با ساحت ملکوتی آن افعال پیوند می‌یابد (صدرالمتألهین، ۲۰۰۲: ۲۲۱/۱)؛ از این‌رو، نسبت میان عمل و نفس، نه نسبت «دارو و بیمار»، بلکه نسبت «اتحاد» و «تولد» است؛ یعنی عمل در نفس رسوخ می‌کند و مرتبه‌ای تازه از وجود را در آن پدید می‌آورد. یکی از نقاط ضعف اساسی تفسیر کارکردگرایانهٔ ابن‌میمون، ناتوانی در توضیح همین نکته است که چگونه فعلی محدود در زمان و مکان، می‌تواند اثری پایدار و جوهری در ساحت مجرد نفس بر جای گذارد!؟ در چارچوب ابن‌میمون، عمل شرعی بیشتر اثری روانی، اخلاقی یا اجتماعی دارد، اما در نظام صدرایی، عمل شرعی حامل صورتی باطنی است که در نفس تثبیت می‌شود. در اینجا نیت نیز معنایی عمیق‌تر می‌یابد؛ نیت صرفاً آگاهی از فایدهٔ عمل نیست، بلکه صورت باطنیِ آن و کیفیت وجودی‌ای است که عمل را از سطح حرکت مادی به ساحت ملکوتی ارتقا می‌دهد (صدرالمتألهین، ۱۳۸۷: ۲۶۵/۹)؛ بنابراین، بدون نیت الهی، عمل ممکن است از جهت ظاهری صحیح باشد، اما فاقد آن حقیقت تکوینی‌ای خواهد بود که منشأ تحول وجودی نفس است؛ از همین منظر، نقد دیگری نیز بر دیدگاه ابن‌میمون وارد است و آن، تقلیل نقش تعبد به سطحی فروتر از حقیقت وجودی آن است. ابن‌میمون هر جا نتواند مصلحت دنیوی یا عقلانی حکمی را روشن سازد، به تعبد محض پناه می‌برد، اما در حکمت متعالیه، تعبد، خود مرتبه‌ای عالی از کمال وجودی است؛ زیرا در آن، ارادهٔ عبد در امتثال امر الهی با ارادهٔ حق هماهنگ می‌شود و همین هماهنگی، نوعی تحول جوهری در باطن انسان پدید می‌آورد؛ از این حیث، شریعت نه صرفاً مجموعه‌ای از قواعد سودمند، بلکه مجرای فیض وجودی و مسیر اشتداد نفس است.

این تفاوت در تحلیل حیات اخروی نیز آشکار می‌شود. ابن‌میمون بقای نفس در آخرت را بیشتر بر پایهٔ کمال عقلانیِ حاصل در دنیا تفسیر می‌کند، اما صدرالمتألهین، آخرت را نشئهٔ ظهور باطن اعمال می‌داند؛

یعنی اعمال دنیوی در آن عالم، به صورت وجودیِ خود آشکار می‌شوند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۷: ۲۸۰)؛ در نتیجه، پاداش و جزا در نگرش صدرایی، صرفاً قراردادی نیست، بلکه نتیجهٔ قهری و تکوینی افعال انسان است. تفسیر ابن‌میمون، چون پیوند جوهری میان عمل و سرنوشت اخروی را به‌درستی توضیح نمی‌دهد، در نهایت از تبیین ژرفای قدسی و ملکوتی شریعت بازمی‌ماند. در جمع‌بندی این محور می‌توان گفت که ناتوانی ابن‌میمون در تبیین تأثیر تکوینی شریعت، تنها یک نقص جزئی در تحلیل احکام نیست، بلکه نشان‌دهندهٔ محدودیت بنیادین رویکرد کارکردگرایانه در فهم دین است؛ در این رویکرد، «فایده» بر «حقیقت» غلبه می‌یابد؛ در حالی که در حکمت متعالیه، حقیقت تکوینی احکام بر هرگونه فایدهٔ عرضی تقدم دارد؛ از این‌رو، اگر ابن‌میمون شریعت را بیشتر به «دارو» شبیه می‌بیند، صدرالمتألهین آن را «حیات» می‌داند؛ حیاتی که در متن وجود انسان جاری می‌شود و او را در مسیر کمال و لقاء حق به حرکت درمی‌آورد.

۴. تنزل بخشیدن به رابطه میان انسان و خدا

الف) تبیین دیدگاه ابن‌میمون

ابن‌میمون در تبیین نسبت میان حق و خلق در مقام تشریع، پیوند انسان و خدا را بر پایهٔ حکمت و تدبیر الهی استوار می‌سازد. در این دیدگاه، خداوند حکیمی است که قوانین شریعت را با هدف اصلاح قوای بدنی، اخلاقی و عقلانی انسان وضع کرده است. ابن‌میمون تأکید می‌کند که هیچ‌یک از احکام الهی بدون فایده و مصلحت بشری تشریع نشده‌اند و غایت نهایی دین، رساندن انسان به کمال عقلی و انضباط اخلاقی است (ابن‌میمون، ۱۹۹۸: ۳۳۰/۳). در این تصویر الهیاتی، رابطهٔ مکلف با پروردگار از طریق امتثال قوانینی تعریف می‌شود که سودمندی آن‌ها در نظام طبیعت و حیات اجتماعی جریان دارد؛ بر این اساس، در الهیات ابن‌میمون، ارتباط خدا با انسان در ساحت تشریع، رابطه‌ای قانون‌مدارانه و مبتنی بر عقلانیت ابزاری است. احکام تعبدی که فایدهٔ آشکاری ندارند نیز در نهایت به تدابیری برای دور کردن انسان از شرک یا آمادگی ذهنی او برای درک حقایق توجیه می‌شوند. در این نگرش، پیامبر به عنوان ابلاغ‌کنندهٔ این قوانین عقلانی، نقش واسطه‌ای را ایفا می‌کند که دسترسی بشر به نظام بهینهٔ زندگی را هموار می‌سازد؛ این رویکرد، رابطه‌ای هدف‌مند و مصلحت‌گرایانه میان آفریدگار و آفریده ترسیم می‌کند که در آن، اطاعت از قانون، ضامن بقای عقلانی نفس در آخرت است.

ب) ارزیابی

از منظر حکمت متعالیه، این تبیین کارکردگرایانه در نهایت به تنزل رابطهٔ وجودی میان انسان و خدا

می‌انجامد و پیامدهای الهیاتی آسیب‌زایی به همراه دارد که در چند محور قابل ارزیابی است: نخست آنکه، با اصرار بر یافتن حکمت‌های ناسوتی برای تمامی احکام، ساحت غیبی و فرا بشریِ وحی تضعیف شده و شریعت از یک «تجلی الهی» به یک «نظام حقوقی و تدبیری صرف» تنزل می‌یابد. صدرالمتألهین بر خلاف این نگاه، شریعت را نازلهٔ حقیقت عقل کل می‌داند که هدف آن نه فقط سامان‌بخشی به حیات مادی، بلکه ایجاد اتصال وجودی میان زمین و آسمان است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲: ۱۲۰/۷). تقلیل غایات شریعت به مصالح دنیوی، پیوند تکوینی میان تشریع و تکوین را می‌گسلد و نقش شارع را در حد یک «قانون‌گذار مصلحت‌اندیش» محدود می‌کند.

دوم اینکه، این رویکرد به دوری حق از خلق در مقام تشریع منجر می‌شود. وقتی غایت عمل عبادی در فایدهٔ اخلاقی یا مدنی آن خلاصه شود، حضور مستقیم حق‌تعالی در متن عمل کمرنگ می‌گردد. صدرا با تأکید بر وحدت تشریع و تکوین، معتقد است که خداوند در هر حکم شرعی تجلی دارد (صدرالمتألهین، ۱۳۸۷: ۵۴). اگر رابطه به سطح مبادلات مصلحت‌آمیز تنزل یابد، عبودیت از یک حقیقت هستی‌شناختی به رابطه‌ای قراردادی تبدیل می‌شود، این امر ناخواسته زمینه‌ساز نوعی خداباوری تنزیهی افراطی (شبیه به دئیسم) می‌گردد که در آن، نقش پروردگار پس از وضع قانون در اشتداد لحظه‌به‌لحظهٔ وجود مکلف نادیده گرفته می‌شود.

سوم، این نگاه به استغنای فلسفی از وحی دامن می‌زند؛ زیرا اگر غایت دین تنها اصلاح اخلاق برای وصول به کمال عقلی باشد، این پرسش پیش می‌آید که چرا فلسفه به تنهایی نتواند این بار را به دوش بکشد؟ در حکمت متعالیه، نیاز به وحی و شریعت یک ضرورت وجودی و تکوینی است، نه صرفاً معرفتی یا اخلاقی. صدرا استدلال می‌کند که حقیقت وجودی پیامبر با عقل فعال متحد شده و شریعت او، قانون حرکت جوهری نفس به سوی بی‌نهایت است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۰: ۵۰/۹). بدون شریعت، امکان خروج نفس از قوه به فعلیت تام وجود ندارد؛ امری که با کمال خودبنیاد عقلانی در نظام ابن‌میمون متزلزل می‌شود؛ در نهایت، ثمرهٔ این تقلیل‌گرایی، حذف ساحت غیب و قدسی از زندگی روزمره و تبدیل رابطهٔ عاشقانه و وجودی انسان با خدا به رابطه‌ای حقوقی و معامله‌گرانه است. در افق صدرایی، شریعت بستر «خدایی شدن انسان» (تألّه) است، نه فقط «بهتر زیستن او». صدرا با پیوند دادن هر عمل به مرتبه‌ای از مراتب باطنی هستی، الهیات را به عمق تکوین می‌برد (صدرالمتألهین، ۱۳۸۷: ۲۸۰)، در حالی که رویکرد ابن‌میمون، الهیات را در مرزهای انسان‌مداری اخلاقی متوقف ساخته و از درک غایت نهایی دین که همان فنای فی‌الله و بقای بالله است، بازمی‌ماند.

نتیجه‌گیری

پژوهش واکاوی تطبیقی اندیشهٔ موسی بن میمون و صدرالمتألهین پیرامون غایت شریعت، نشان‌دهندهٔ دو نگاه بنیادین به دین و ساحت تشریع است. ابن میمون با اتخاذ رویکردی کارکردگرایانه، غایت شریعت را در حوزهٔ تدبیر مدنی و اصلاح اخلاقی انسان جستجو می‌کند و برای هر حکم شرعی، حکمت‌هایی ناسوتی و کارکردی قائل است. این رویکرد، اگرچه به عقلانی‌سازی دین و تبیین احکام در چارچوب مصلحت‌های انسانی کمک شایانی کرده است، اما از نگاه حکمت متعالیه با کاستی‌های بنیادین مواجه است. پژوهش حاضر نشان داد که تقلیل غایت شریعت به کارکردهای اخلاقی و مدنی، نخستین گام در مسیر قداست‌زدایی از وحی و محدود کردن ساحت قدسی آن به یک نظام حقوقی پیشرفته است. همان‌طور که تحلیل شد، ابن میمون با نادیده گرفتن مراتب وجودی نفس و غفلت از حرکت جوهری، شریعت را ابزاری برای تنظیم حیات دنیوی می‌بیند؛ در حالی که در نظام فلسفی صدرالمتألهین، شریعت به عنوان مظهری از تجلیات عقل کل، راهی برای اشتداد وجودی نفس و لقای حق محسوب می‌شود. نقد صدرایی به این رویکرد، متکی بر این اصل است که اعمال دینی نه صرفاً تمرین‌هایی اخلاقی، بلکه واژگان وجودی هستند که هستی انسان را در مسیر کمال بازآفرینی می‌کنند. بحران‌هایی نظیر «دوری حق از خلق در مقام تشریع»، «بحران تبیین تعبدیات» و «استغنای فلسفی از وحی» که از پیامدهای ناگزیر کارکردگرایی ابن میمون برشمردیم، همگی ناشی از تفکیک میان «ساحت تشریع» و «ساحت تکوین» است. در مقابل، صدرالمتألهین با ارائهٔ مبانی اصالت وجود و حرکت جوهری، دین را نه یک قرارداد اجتماعی، بلکه حقیقتی هستی‌شناختی می‌داند که ریشه در ذات احدیت دارد و ظهور آن در قالب شریعت، تنها راه رسیدن انسان به مراتب بالای هستی است. در نهایت، می‌توان گفت که رویکرد موسی بن میمون به دلیل تمرکز بیش از حد بر عقل جزئی و مصالح ناسوتی، از درک حقیقت «تألّه» که غایت نهایی انسان در مسیر عبودیت است، بازمانده است. حکمت متعالیه با گذر از سطح کارکردها و ورود به عمق هستی‌شناختی اعمال شرعی، تبیینی جامع‌تر ارائه می‌دهد که نه تنها عقلانیت دین را حفظ می‌کند، بلکه آن را پیوندی ناگسستنی با عالم غیب و ذات حق می‌داند؛ از این منظر، شریعت نه یک ابزار برای «بهتر زیستن»، بلکه راهبردی وجودی برای «شدن» و تعالی است؛ مسیری که در آن، عمل به دستورات الهی، نه به قصد فایده‌های عرضی، بلکه برای وصال به حقیقت مطلق صورت می‌پذیرد. بدین ترتیب، نقد صدرایی بر ابن میمون، نقدی به «تقلیل‌گرایی» است تا راه را برای فهم عمیق‌تر و وجودی‌تر از وحی و شریعت هموار سازد.

منابع

۱. ابن میمون، موسی (۱۹۹۸)، *دلالة الحائرین*، ترجمه سید علی موسوی، ج۳، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۲. بخشنده بالی، عباس (۱۳۹۹)، *واکاوی تأثیر ابن رشد بر ابن میمون در چگونگی کاربرد عقل در شریعت*، نشریه پژوهش های فلسفی، پیاپی ۳۳، ص ۳۰ -۴۴ .

۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰)، *تفسیر تسنیم*، ج ۱، قم: اسراء.

۴. صدرالمتألهین، محمد (۱۹۸۹)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، ج ۹، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

۵. صدرالمتألهین، محمد (۲۰۰۲)، *مفاتیح الغیب*، تصحیح محمد خواجوی، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۶. صدرالمتألهین، محمد (۱۳۸۰)، *اسفار اربعه*، تصحیح محمدحسین طباطبایی، ج۳، قم: مصطفوی.

۷. صدرالمتألهین، محمد (۱۳۸۲)، *اسفار اربعه*، تصحیح محمدحسین طباطبایی، ج ۷، ۸، ۹، قم: مصطفوی.

۸. صدرالمتألهین، محمد (۱۳۸۷)، *مفاتیح الغیب*، تصحیح محمد خواجوی، تهران :موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۹. کربن، هنری (۱۳۷۳)، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه سید جواد طباطبایی، ج۱، تهران: کویر.

۱۰. لک‌زایی، شریف (۱۳۹۱)، *شریعت و سیاست در حکمت متعالیه*، نشریه حکمت اسرا، سال چهارم شماره ۲، ص ۵۱.

۱۱. مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، *شرح مبسوط منظومه*، ج ۴، تهران: صدرا.

۱۲. ولفسون، هری (۱۹۷۳)، *فلسفه کلام*، ترجمه داریوش شایگان، ج۱، تهران: دانشگاه تهران.